

و پفراری باشد **تبا** چمد بر وزن و معنی طبا پنجه است و بجزئی لطمه خوانند و گوهد و موجد در بار نیز گویند و معرب آن طبا پنجه است
 با با و جیم ایجد **تلبش** بکسر ثانی بر وزن و معنی طلبش است که اضطراب و حرکت از کرمی و حرارت باشد و طلبش معرب آنتش
 با با ی ایجد **تلبچ** با نون بر وزن طبعه مخفف طبا پنجه است که بجزئی لطمه خوانند **تلبک** بر وزن بلبک لبتن چوبین بقالان و
 فروشان باشد و با ی ایجد م گفته اند و بضم اول و فتح ثالث قالی که زرد کران و صفاران چیزها در آن ریزند و با ی ایجد **تلبک**
 بر حرف ثانی هم آمده است **تلبکو** با کاف فارسی بر وزن سمن بو طرفی باشد که اصناف معتدله زود فروخت است و اجناس در آن
 ریزند و ذنبیل و سبد و کینه جام و عطار باشد و از ابروی چونه گویند **تلبک** بفتح اول و ثانی مشد و کوه پست و پشت بلند را
 گویند و کلاه زنان را نیز گفتند و آن چیزی باشد محرابی که زنان از کلابتون و مروارید دوزند و از طلا و جواهر نیز سازند و بر پیشانی
 نصب کنند **تلبید** بر وزن طلبید ماضی طلبیدن است یعنی حرکت و اضطراب کرد و لرزید و پفراری نمود و از جا جفت و ماضی
 کین کردن هم هست یعنی کین کرد **تلبیدن** بر وزن رسیدن یعنی پفراری و اضطراب نمودن و از جای جستن و لرزیدن
 باشد و معنی کین کردن هم آمده است و معرب آن طلبیدن باشد با با ی ایجد **تلبیدن** چهار صد و یکم **تلبیدن**
تلبیدن شامل بر شایسته لغت و کتابت **تلبیدن** بر وزن قطار معنی تانار است و آن ولایتی باشد
 از ترکستان که مشک خوب از آنجا آورند و ترکان آنجا را تار خوانند **تلبیدن** بر وزن تغار چه نوعی از تیر باشد و پیکان
 خاصی هم دارد **تلبیدن** بر وزن قمر یعنی تار است که ولایتی باشد مشک خیز و منسوب با آنجا را تیری گویند **تلبیدن** بر وزن صحرای
 زند و پازند نالستان را گویند که در مقابل زمستان است **تلبیدن** بر وزن لبلبو یعنی طرافت و لاغ و مسخرگی باشد و بر وزن غوغو
 هم آمده است **تلبیدن** با های هوز معنی تیر است که طرافت و لاغ و مسخرگی باشد **تلبیدن** با نون و تالی فرشت بر وزن
 پهلو زدن بلغت زند و پازند یعنی باریدن باشد **تلبیدن** بر وزن قطره معنی مسخرگی و لاغ باشد **تلبیدن** بفتح اول و ثانی بر وزن
 سفری منسوب تیر باشد که ولایت تار باشد و بسکون ثانی سماق را گویند و آن چیزی باشد ترش که در آشها و طعامها کتد و با ی
 معنی بضم اول هم آمده است و بعضی با ی ایجد نوشته اند و خشخاش را نیز گفتند **تلبیدن** بضم اول و ثانی
 بر وزن افق چادر و پرده بزرگ را گویند **تلبیدن** کنایه از چادر و پرده کبود است و پباله کبودی را نیز گویند که از مناسازند
تلبیدن کنایه از اسما و ابر سیاه است **تلبیدن** بضم اول و ثانی و سکون مهم معنی سماقت که در آش و طعام کتد و بفتح اول
 و ضم ثانی نیز همین معنی دارد و بضم اول و سکون ثانی هم بنظر آمده است **تلبیدن** بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث و فوقانی بالف
 کشیده بلغت زند و پازند خرس را گویند و آن جانور است محرابی که آنرا گرفت دست آموز کنند **تلبیدن** بکسر ثالث و فتح رابع بر وزن
 سف شکن شغال را گویند که برادر درو باه است بلغت زند و پازند **تلبیدن** بکسر اول و ثانی و سکون ثانی صورت هائی باشد که چپه
 بازی کردن و مشغول شدن اطفال از خمریان سازند و پزند و کلند هم باشد که مرغان را بدان طلبند **تلبیدن** بیان پنجم **تلبیدن**
تلبیدن با جیم ایجد شامل بر چهار لغت **تلبیدن** بفتح اول و ثانی بالف کشیده معنی تند و تیز باشد **تلبیدن**
 بفتح اول و ثانی بالف کشیده و برای بنقطه زده بر وزن شرار که اسبی را گویند که هنوز از رازین نکرده باشند و بلغت زند و پازند
 معنی رونده باشد **تلبیدن** بفتح اول و ثانی بر وزن شرر خانه زمستانی را گویند که در آن شور و بخاری باشد و بزبان قزوین
 کهنه و هزن را گویند **تلبیدن** بر وزن شراره معنی تبار است که کوره اسب ز بر نکرده باشد و بلغت زند و پازند رونده را گویند
تلبیدن ششمی **تلبیدن** با خای **تلبیدن** بر شایسته لغت و کتابت

فتح اول و سکون ثانی نقل کبند و مغز کشیده را کوبند **تخت آبنویسی** کتابه از شب است که بر پی لیل خوانند
تخت آری شپس نام نوا بیست از موسیقی **تخت آری** با دال ایجد بر وزن بختیار جامه سیاه و سفید را کوبند
 و جامه خواب را نیز کفشد و معرب آن و خدا راست که بفتح دال ایجد باشد **تخت مروان** کتابه از آسمان باشد و تخت
 حضرت سلیمان را نیز کوبند و کتابه از اسب رونده خوش راه هم هست و چهار ستانه نقش را نیز کوبند از نبات **التش تخت**
 رونده بمعنی تخت روانست که کتابه از آسمان و تخت سلیمان و اسب رونده خوش راه باشد **تخت سراج** بفتح سین نقطه و گاه
 ترشت بالف کشیده میچم زده نام مدرسه شیخ ابواسحق کازرونی است کوبند شیخ در آن مدرسه چراغی بدست خود روشن
 کرده اند و اکنون چهار صد سال زیاده باشد آن چراغ همچنان فروخته است **تخت طاقدیسی** تختی بوده است چند
 طبقه که صور جمیع بروج و کواکب را بر آن نقش کرده بودند و آن از فریدون بجز و پرویز رسیده بود کوبند تمام عساگر خسرو در بقا
 آن جا میشدند و نام لحن پنجم است از سی لحن بارید و نام نوانی هم هست از موسیقی **تخت فیر** کتابه از آسمان است
 و تخت کبیر و را نیز کوبند **تخت کشپان خالک** کتابه از پادشاهانست و ارواح را هم کفشد اند و اهل سلوک و کتا
 زمین را نیز کوبند **تخت بضم اول** و فتح ثالث مخفف توخته است که بمعنی آه گرفته و گذارده باشد اعم از قرض و دین و امانت
 و نماز **تخت اول** کتابه از لوح محفوظست و تخت اطفال را نیز کوبند که در آن الف با تا نویسند **تخت کبیر** پارچه را
 کوبند که چون کتی دست بشکند یا از جا بدرود و تخته بر آن نصب کنند و آن پارچه را بر آن تخته ها دست شکست پیچند
 و محوس و در بند افتاده را نیز کوبند **تخت نری** کتابه از پنبه را حلای کردن باشد **تخت نری** کتابه از انگشت
 و زغال فروخته باشد **تخت سالیخوری** کتابه از حکایات گذشته باشد **تخت صفا** کتابه از آسمان است
تخت بضم اول و ضم جیم بر وزن انجم بمعنی حریص و خداوند شره باشد **تخت بفتح اول** و ثانی بر وزن عس تاقتن دل باشد
 از غم و آلم و بسکون ثانی هم گفته اند و با پنجمی میجای حرف اول بای ایجد نیز نظر آمده است **تخت بفتح اول** بر وزن رخس بمعنی
 بالا و صد و مجلس باشد و نوعی از تیر هم هست و تیر آتشبازی را نیز کفشد اند و بعضی کوبند **تخت نوعی** از کالنت که تیر بسیار کوچکی دارد
تخت بفتح اول بر وزن احتشاسی کشده و کوشنده را کوبند **تخت شید** بر وزن کشید بمعنی بالانشست چه تخت بمعنی بالا و صد
 مجلس هم آمده است **تخت شید** بر وزن تخشید بمعنی بالانشستن باشد **تخت بفتح اول** و لام و سکون ثانی بمعنی نعلین و
 و عصابا باشد و ریزه و خرده هر چیز را نیز کوبند **تخت بضم اول** و فتح ثانی و سکون هم پارچه باشد که تار چپینان بر سر چوب بند
 و بدان از هوانتار بر باند و بسکون ثانی دانند و اصل هر چیز باشد و مرضی را نیز کوبند که بر پی میچند خوانند و مطلق بیچند را نیز کفشد اند
 اعم از ماکیان و غیر ماکیان و بمعنی بجه و آب پشت هم هست که ماده وجود حیواناتست و بمعنی اصل و نسب و نژاد نیز آمده است **تخت**
بضم اول بر وزن بلغار تیر لیست که پیکان ندارد و بجای پیکان گرمی دارد **تخت نیک** آنست که بر پی بذر البج خوانند و آنرا خداه
 الرجال نیز کوبند و آن سه نوع میباشد سفید و سیاه و سرخ بهترین آن سفید است بعد از آن سرخ و سیاه آن کشنده میباشد
 و سر و خشک است در رسم **تخت جاروب** دار و نیست که از ابر پی اطریلال خوانند **تخت جهور** کتابه از پراکنده
 و پریشانست **تخت خللال** بکسر خای نقطه دار بمعنی تخم جار و نیست که اطریلال باشد **تخت خلیل** بکسر خا و تختانی مجهول
 تخفیف بمقدار تخم کرفس و شکل و اندام زیره دارد و کوبندت میباشد و در غایت تلخی بود و نبات آنرا بر پی رجل الغراب و حرز الشبان
 خوانند **تخت آن** زمینی را کوبند که در آن شاخها درختان فرو برده باشند یا چیزی کاشته باشند که بعد از بنفشیدن بکار

تراشک بفتح اول و رابع بمعنی آخر تراش است که تراشیده شده و آنچه از تراش برآمده باشد و هلال واری از خربزه و هند را
 را نیز گویند **تُرَاک** بفتح اول و رابع ساکن بر وزن هلاک بمعنی چاک و شکاف باشد و آواز بر آکوبند که از شکستن باشکافه شد
 چیزی بکوش رسد و صدای رعد را نیز گفته اند و طراق **تُرَاک** است که بر وزن همانه جوان خوش صورت و شاهه زوانه و
 صاحب جمال را گویند و با اصطلاح اهل نغمه تصنیفی است که آن سه کوش داشته باشد هر کدام بطریقی یکی پیش و دیگری
 مدح و یکی دیگر نلای و نلای و در لغت نفس و صوت و در بیستی و سیر و در نغمه را خوانند و بمعنی دهن خوانی و طرز و خوش طبع
 و بمعنی بد خوئی و حیل روی هم آمده است **تُرَاق** بسکون و او بمعنی تراوش است که از تراویدن و ترشح کردن باشد **تُرَاوِک**
 با دال ایجد بر وزن عداوت مشتق از تراویدن و تراوش است یعنی آب و شراب و امثال آن تراوش میکند **تُرَاوِک** بکسر او
 بر وزن هلال برک کیا هست نام معلوم **تُرَاوِک** بر وزن دو ایندن چکیدن و تراوش کردن آب و شراب و امثال آن
 باشد **تُرَاوِک** بر وزن تباهی مبهوه نوباره و نور سیده را گویند **تُرَاوِک** بر وزن اناردان نام مرض اسهالست **تُرَاوِک**
 با بای حلی بر وزن و معنی تراویدن و تراوش کردن باشد **تُرَاوِک** بفتح اول و سکون ثانی و بای ایجد مکر و حیل و ذرق و تزویر و کما
 و زبان آوری باشد و بضم اول معروفست که عریان فجل خوانند **تُرَاوِک** با بای فارسی بر وزن چرب کشک سیاه را گویند و بترکی
 فراقوت خوانند **تُرَاوِک** با بای ایجد بر وزن چنگالی نام عمارت است بسیار عالی بنا کرده اردشیر بابل در شرقی شهر کون
 که از شهرها فارس است و چون مغرب آنت گویند که بر سر آن بنا آتشکده ساختند بودند و در برابر شهر کوهی است و از آن کوه آبی
 بان آتشکده می آمده **تُرَاوِک** با هم بر وزن مشتاقان یونانی نام کلپست لاجوردی و بر کهای آن دراز می باشد و گل و شاخ
 و برک آن همه تلخت و از اغاف بر وزن آفت نیز گویند و بجای بای ایجد بای حلی هم آمده است **تُرَاوِک** بکسر اول و ثالث و سکون
 ثانی و دال ایجد نام شهر است غیر معلوم و بضم اول و ثالث دو اینست معروف که اسهال آورد و با بفتح اول و ثالث
 هم آمده است و خوب و بی مباحالی را نیز گویند **تُرَاوِک** بر وزن غرغره نام نوعی از انکور است **تُرَاوِک** بفتح اول و ضم ثالث و سکون
 ثانی و زای هوز هند وانه و خیار و بادرنک باشد و بضم اول و ثالث تراب را گویند و بترکی فجل خوانند **تُرَاوِک** بفتح اول و ضم ثالث
 بر وزن خربزه بمعنی تریز است که هند وانه و بادرنک و خیار باشد و بضم اول تراب را گویند **تُرَاوِک** بر وزن مدرسه قوس
 و قزح را گویند **تُرَاوِک** بضم اول بر وزن اردک نام نوعی از انکور است **تُرَاوِک** با بای فارسی بر وزن کشک سیاه را گویند
 و بترکی فراقوت خوانند و معرب آن طریق باشد **تُرَاوِک** بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و فون زمین بسیار سخت را
 گویند **تُرَاوِک** بر وزن سریند پارچه باشد که آنرا زکتد و بر زخم کارد و شمشیر و امثال آن بندند **تُرَاوِک** بفتح اول و سکون
 ثانی و ثالث بر او کشیده پارچه را گویند سفید و سفست و بارک **تُرَاوِک** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی مفتوح بمعنی
 ترپکت که کشک سیاه و فراقوت باشد **تُرَاوِک** بفتح اول و فوقانی بر وزن شب برک نام مرضیست که از ادرما و راه الفهر
 دختر صوفی میگویند و بترکی صعوه میخوانند و بضم اول و فوقانی جانبست در کوه چل مقام شیراز که مردم با بخاروند و سنگی در
 خود نهاده از بالا خربزه پائین آیند و بکسر اول و فوقانی مردم سبک و بی تمکین را گویند **تُرَاوِک** بضم اول و ثالث و
 سکون ثانی و کاف کبک را گویند و آن پرنده است معروف و او را مرغ آتشخواره هم میگویند و بعضی گفته اند تدر است که
 خروس صحرائی باشد و با بضم بیجای حرف ثانی زای نقطه دار نیز آمده است **تُرَاوِک** و **تُرَاوِک** با تایی فرشت بر وزن هر چه و مرغ
 این لغت از اتیاعست بمعنی تاخت و تاراج و زیر و زبر و پراکنده و پرتشان و بزبان رفته و نقصا آمده و از هم افتاده **تُرَاوِک** با هم

دهم بروزن زردبان در فرهنگ جهانگیری شخصی را گویند که لغتی را از زبانی بزبان دیگر تقریر نماید و در قاموس نیز باین معنی
 هست و نیازی را نیز گویند که بعد از گناه و تقصیر گذرانند **ترخ** بفتح اول و سکون ثانی و خای نقطه دار گیاهی است غیر معلوم
 و ترنج را نیز گویند و آن میوه ایت معلوم که پوست آن را میگویند **ترخان** بروزن مرجان شخصی باشد که پادشاهان قلم
 تکلیف از او بردارند و هر تقصیر و گناهی که کند مؤاخذه نکنند و نوعی از سبزی باشد که با طعام و غیر طعام خورند و نام ابو نصر فارابی
 هم هست و قومی باشند از ترکان جغتائی **ترختک** بفتح اول و ثانی بروزن شلخته نوعی از ماهی بنیابت عریض و پهن دارد و گویند
 و این ماهی در رودخانه اندلس میباشد و آن شهریت در حد و مغرب **ترخک** بفتح اول و ثانی و ثالت و سکون رانی شهر
 نوعی از بدران باشد که ترب محرابست و تخم آنرا یونانی فردمانا و فرطمانا گویند **ترختک** بروزن شرمند و بعضی طعمه و مکره
 و مکر و حیل باشد و باین معنی بجای خای تخم فاقاف مرد و بنظر آمده است **ترخوانم** با و او معدوله بروزن مردانه نوعی
 از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند و آن چنانست که گندم را بلغور کنند و با داروها گرم در آب میوشانند
 تا نیک بپزد و قوام گیرد و قدری آب غوره در آن ریزند و اگر مپس نباشد شیر کوسفند و آنرا کلوله ها سازند و خشک کنند بوقت
 حاجت قدری از آن میوشانند و بخورند **ترخوان** بروزن ملعون مردم خونی و توفی و بی باک و زرد و او باش را گویند و چوب نیم
 را نیز گفته اند و آن چوبی باشد که چیزها بدان رنگ کنند و دارون باشد که آنرا قرقها خوانند و سبزی است معروف که آنرا با طعام
 و حاضری خوردند گویند چون تخم سپند را در سر که کهنه بیافارند مدتی تا طبع و مزاج آن بگیرد بعد از آن که بکار برند ترخون براید
 و مغرب آن طر خونست قوت باه را نقصان دارد **ترخپنگ** بروزن کشکبه یعنی ترخوان است و آن کند می باشد بلغور کرده که
 در آب جوشانند تا بقوام آید پس شیر کوسفند یا آب غوره در آن ریزند و کلوله ها ساخته خشک کنند و بوقت حاجت میوشانند
 بخورند **ترخ** بفتح اول و ثانی و ثالت و سکون رانی و عاصی و مجرم و گناه کار و آلوده
 و معبوب و ملوث باشد **ترخست** بروزن سرست مردم جلد و چلب و چلب را گویند **ترخستی** بروزن سرستی جلد
 و چالکی را گویند **ترخک** بروزن مردک گرم کندم خوار را گویند و باین معنی بازای فارسی هم آمده است **ترخک** بروزن پرده قبا
 باغ و خانه و امثال آنرا گویند و اجرت آسیا کردن گندم و مزدا آسیا نیز کردن هم هست و باین معنی بازای نقطه دار نیز بنظر آمده است
ترخان بروزن هم زبان معنی زبان اورو شخصی که گرم گفتگو شود و سخنهای تر و تازه بگوید و معنی ترجمان هم هست یعنی شخصی که لغتی
 را از زبان بزبان دیگر تقریر کنند **ترخان** بسکون ثانی بروزن سرزده یعنی اول ترده است که قبایل خانه و باغ باشد و بفتح ثانی بروزن
 ترزه هم آمده است **ترخان** بروزن و معنی ترجمانست یعنی کسی که لغتی را از زبانی بزبان دیگر بیان کند و تر زبان را نیز گویند و آن
 شخصی باشد که سخنهای تر و تازه نقل کند **ترخس** بضم اول و سکون ثانی و سین بنقطه یعنی سخت و محکم باشد و در هر چه سپرد
 گویند که ترکان قلعان خوانند و بضم اول و ثانی زمین سخت باشد و باین معنی بفتح اول و ضم ثانی هم گفته اند و بفتح اول و سکون ثانی هم
 که خوف و بیم باشد **ترسا** بروزن تنها ترسند و بیم برند و او هم گفته را گویند و نصرانی و آتش پرست را نیز گفته اند **ترستی**
استوقان بفتح اول و سکون ثانی و ثالت و همزه مفتوح و سیر و موقوف و فوقانی بوا و بر سیده و دال بالف کشیده بنون
 زده دعای زنده بازند خواندن فارسیانست سه روز بر سر دخمیت بواسطه آنکه گویند چون روح از قالب مفارقت نماید سه
 شبانه روز بر سر قالب خود میباشد و او را در این سه شبانه روز ترس و بیم بسیار است لهذا در این سه روز بر سر دخمیت و ثالت
 خوانند تا روح او از آن بچسبند و در معنی ترکیبی این لغت خوف قراست چه ترس یعنی خوف و بیم باشد و استودان دخمیت و مقبره را گویند

ترکش بفتح اول توت و اهد را گویند و بضم اول قوس و قرح را **ترکش** کن کتابه از امراض کردن و آزرده گردیدن باشد بسبب
 غلظت کردن بکی **ترشک** بضم اول بروزن اردک نام پرندۀ ایست سبز رنگ و برون گیاهی است ترش مزه **ترش کپاہ** گیاهیست
 ترش خصوصا و هر گیاه ترش را توان گفت عموما **ترشک** بضم اول و ثانی و فتح ثالث نام میوه ایست و رستنی باشد که تخم آن را
 بمرپ بزدا الحاض و حب الرشاد خوانند اگر قدری از آن تخم در خرتیله بندند و وزن بر یازدی چپ بندند مادام که با خود دارد آبتن
 نشود **ترشپنک** بروزن کل چینک رستنی باشد بوستانی که بمرپ حاض گویند و تخم آنرا بزدا الحاض خوانند **ترش** بضم اول و
 ثانی و سکون غیر نقطه دار اسپجی باشد سرخ رنگ که آنرا **ترش عانج** بروزن اندازۀ غالب و صاحب حکم و سرکش و کبی که
 حکمها از روی غالبیت و سرکشی کند و سرکشی کردن را نیز گویند **ترش عاق** بفتح اول بروزن چماق پاس داشتن شیهار و خبر دار بودن
 را گویند و بضم اول هم با این معنی آمده است **ترش غلک** با دال ایجد بروزن طبعه کرفه شده و ترنجیده و هر عضوی و بندگی و مفصل
 که بسبب دردمندی و آزاران حرکت نتوان کرد گویند ترغده شده است و بروزن غلکه هم آمده است که بفتح ثالث باشد **ترش غیش**
 بکسر ثالث بروزن و دزش نوعی از زرد آلو و قبیسی باشد **ترش غوق** بروزن بد گوئی از باقنه ابریشمی سرخ رنگ باشد **ترش**
 بروزن برف کشک سیاه را گویند و آنرا بمرپ مصل و بترکی قرا قروت خوانند و کشک سفید و پنبه خشک را نیز گویند **ترش فاسل**
 بضم اول و سکون ثانی و فالف کشیده بسبب بنقطه زده نوعی از کمانست و آنرا مکل نیز گویند و آن رستنی باشد که از زیر جها و جاها
 نماند و پدید **ترش فاق** بروزن در بان مخفف تر ز فاقست که ترجمان و شخص زبان آور باشد **ترش فاق** بضم اول و سکون ثانی و ثالث
 و بای ایجد بالف کشیده آشی را گویند که قاتر آن از قرا قروت باشد چه طرف معنی قرا قروت و با معنی آتش است **ترش فروش**
 کتابه از کبی است که بظاهر خود را خوب نماید و بیاطن بد باشد **ترش قبیح** بروزن شطرنج راه باریک و دشوار را گویند **ترش قند**
 بروزن فرزند معنی محال و پهلو و دروغ و تزویر و مکر و حیل باشد **ترش قندک** بروزن شرمندۀ معنی تر قند است که دروغ و
 تزویر و مکر و حیل باشد و با معنی میای حرف ثالث قاف هم بنظر آمده است و معنی ترس و بیم هم هست **ترش قنیت** بروزن کنگنه
 آشی را گویند که قاتر آنرا قرا قروت کرده باشند **ترش قندک** با قاف بروزن شرمندۀ معنی هرزه و پهلو و دروغ و محال و مکر و
 حیل باشد **ترش قین** بروزن تلفیق بلفظ بنعلی آن خطی است که هر بان در بعضی محل میاید و حرف پند کشند و باطل کردن عبارت
 باشد از دفتر و حساب و یوانی **ترشک** بفتح اول و ثانی و سکون کاف خندقی را گویند که برود و حصار و باغ و قلعه و امثال آن
 بکنند و نام دروخانه ایست نزدیک بدربند شران و هلوانی که از قند و شکر است و تخم و چمان پزند و دختر بیکرود و شیر و آنرا نیز
 گویند و صدای رعد و هر صدای آوازی که از شکستن و ترکیدن چیزی آید و معنی رخت و ترک باشد و مصغر تر هم هست
 که نقیض خشک است و بسکون ثانی کلاه خود باشد یعنی کلاه آهنی که در روزهای جنگ بر سر بندند و بمرپ مغز خوانند و چتها
 رسوزهای کلاه و خیمه و امثال آنرا نیز گفته اند و گذاشتن و گذاشتن و ترک دادن و خلاصی از تعلقات جنگ و خواهرتقیانی
 و کشتن از ماسوی الله میزد باث حقانی و ترک با این معنی عربی هم هست و نام نصیب ایست از مضافات آذربایجان و بضم اول و
 سکون ثانی معروفست که نقیض تازیان باشد و گویند ترکان از اولاد بانش بن نوح اند و ولایت ترکستان را نیز بطریق مجاز **ترشک**
 گویند و کتابه از مطلوب و معشوق و غلام باشد **ترشک** کتابه چرخ کتابه از سبعة سیاره است که زحل و مشتری و مریخ و
 آفتاب و زهره و عطارد و ماه باشد **ترشکاتی** بروزن قریانی بالا پوشی را گویند از جنس فوجی که زمان ترک می پوشند
ترشکامری بانای فرشت بروزن مرغ بازی تاخت آوردن بشتاب و تعجیل و پیرو ناکاه باشد بر سبیل تاراج و غارت

بفتح و ثانی و رابع و سکون ثالث و کاف مرغلی است که او را در ماوراء النهر دختر صوفی میگویند و عربان صعوه خوانند و بکسر اول
و ثانی هم درستست **تَرَکَات** بفتح اول بروزن خدنک صدا و او از کان باشد بوقت تیر انداختن و صدای رسیدن پیکان
تیر و خوردن گرز و شمشیر بجائی و شکستن تیغ و آواز تار بهنگام نواختن ساز و بمعنی انگیز و جفت و غیر هم آمده است و عرقاب یا
نیز گفته اند و تارک سر و فرق سر و میان سر را هم گویند و بمعنی مطلق زخم باشد خواه زخم شمشیر و کارد و خواه دهنیل و امثال آن
و بزبان هندی موج آب را گویند و بمعنی اول بکسر اول و ثانی هم آمده است و بعنم اول مرغ و خر و پس صحرائی باشد که آنرا اندرو
خوانند و بمعنی بندی خانه و زندان هم هست و بکسر اول خوب و خوش و زیبا و نکور را گویند **تَرَکَات** بفتح اول و ثانی
صدای انداختن تیرهای پی در پی و آواز جلدگان و تارهای ساز باشد **تَرَکَات** بضم اول بروزن و بمعنی تریجاست که با **تَرَکَات**
و بالکنبویه باشد و تریجان معرب آنست و از ابروی مفرج القلب المخرزون خوانند **تَرَکَات** مصدر ترکت و بمعنی
صدای آوردن جلدگان باشد **تَرَکَات** بضم اول بروزن و بمعنی تریجین است و آن دارویی باشد شیرین گویند مانند شبنم بر خا
شتری نشیند و عبری متن خوانند و تریجین معرب آنست گویند روزی دم صبحی بود که از آسمان مانند برف بر قوم موسی بارید
تَرَکَات بروزن ختیان سبزی و طبعی باشد پهن که از چوب شاخها سید بافتند و بتقدم محتانی بر نون هم بنظر رسیده است
که بروزن تریمان باشد **تَرَکَات** بروزن احوال برک سیاه را گویند و بازای نقطه دار و زرای فارسی هم با بفتح آمده است و **تَرَکَات**
تَرَکَات بضم اول و ثانی بواور رسیده و فتح شیر نقطه دار نام مبهوه است **تَرَکَات** بفتح اول و او مجهول و میم مکسور برود
صبو حیده بمعنی آسخت و انداخته باشد و بکسر اول بروزن نکوهیده هم بنظر آمده است **تَرَکَات** بروزن فزنده مبهوه نویسی
و نواره را گویند و بمعنی صکر و جلد و زرد بود و **تَرَکَات** با و او مجهول بروزن اندوه جفت را گویند و عبری زوج خوانند
و بروزن شکوفه نیز با بفتح آمده است **تَرَکَات** بضم ثالث بروزن انده بمعنی تروه است که جفت باشد و بروزن سرفه نیز با بفتح
آمده است که بضم اول و فتح ثالث باشد **تَرَکَات** بفتح اول و های هوز مکسور بروزن صبو حید بمعنی انداخته و آسخت با
و بکسر اول هم درستست **تَرَکَات** بفتح اول و تخفیف ثانی دندان ها کلید را گویند و گیاه تیزی را نیز گفته اند که بر سر آنها جو و
کندم در خوشه میباشد و باین دو معنی بازای فارسی هم آمده است و باشد بد ثانی که هر سینه که با طعام خوردند عموما و کنندارا
گویند خصوصا و با بمعنی تخفیف ثانی هم درستست **تَرَکَات** بضم اول و فتح و نشد بد ثانی بروزن امهات بمعنی پهلو و **تَرَکَات**
و خرافات و مهملات باشد گویند عربیت **تَرَکَات** تزه تیزک را گویند و آن سبزی باشد که بجزیره جری خوانند **تَرَکَات**
خَرَات بضم اول و ثانی باشد تزه و او را در خراسان ساق ترش خوانند چه ساق آن بسیار ترش میباشد و در عربی بقله **خَرَات**
گویند سرد و خشک است و قابض **تَرَکَات** بضم اول و ثانی باشد نقطه دار و بای حلی و دای بنقطه تزه باشد شبیه بتر خون لکن بغایت
تلخ **تَرَکَات** بضم اول و ثانی باشد و کبریا باین تزه محبت بسیار است **تَرَکَات** بضم اول و ثانی و سکون محتانی و فتح را
بنقطه سبزی و تزه است که آنرا ایهقان خوانند و آن فردل صحرائیست **تَرَکَات** بروزن شرمند و هر چیز آراستد و با طراوت
را گویند **تَرَکَات** بروزن گرمی و طوبی را گویند و با محتانی مجهول دیوار بلند و سدی که در پیش چیزی بکشند **تَرَکَات**
فَاصِی با زهر را گویند و عبری جمر التیس خوانند **تَرَکَات** بضم اول و ثانی و کانی هر دو میباشد
تَرَکَات بضم اول و ثانی سیر یا د پاندا گویند و عبری نوم و قوم خوانند **تَرَکَات** بفتح اول بروزن افلاک یا دهر را گویند
و معرب آن کا و تریاقت و افیون را نیز تریاک خوانند چه تریاک افیونست و بکسر اول هم آمده است **تَرَکَات** بکسر اول بروزن

گریان طبق چوبن باشد و طبقی را نیز گویند که از شاخ بید بافتند و بفتح اول بروزن مرچام گفته اند **ت پ ت** بفتح اولی و کسرتی
 و سکون تحتانی و فوقانی ریزه کردن نان باشد در میثادوغ و شیر و شربت و آب گوشت و مانند آن **ت پ ت** بفتح اولی بروزن و معنی
 تریه است که ریزه کردن نان باشد در شیر و دوغ و غیر آن و آنرا بجز **پ ت** گویند با نای مثلثه **ت پ ت** بفتح اولی بروزن و
 معنی کشیدن و پروردن آوردن باشد و بضم اول بمعنی رسیدن و بمعنی اول با زای نقطه دار هم آمده است **ت پ ت** بفتح اولی بروزن سر بره
 نرساننده را گویند و بجز **پ ت** خوانند بانون و دال نقطه دار **ت پ ت** بکسر اول و ثانی و سکون تحتانی مجهول و زای نقطه دار شاخ
 جامد و قهارا گویند و آن دو مثلث باشد از دو طرف دامن جامد و بال و پر مرغان را نیز گفته اند **ت پ ت** بانون بروزن زینا طبق چوبن
 چوبن باشد و طبق و سبده یعنی را گفته اند که از شاخها باریک چوب بید بافتند و بکسر تحتانی هم آمده است که بروزن سخیان
 باشد **ت پ ت** بروزن ترینه نوعی از قاقوش باشد که مردم نامراد و فقیر در آشهای آرد کتند و طریقی ساختن آنست که نان تور نیم پنجه را
 ریزه ریزه کرده با نفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبز بهار ریزه کرده مانند شلغم و چغندر رو کنند تا پودینه و امثال آن
 مجموع را در تنگاری کنند و سرکه و دو شاب بر بالای آن ریزند و مشت بسیاری بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند و
 همچنین تا چهل روز بدین دستور هر روز سرکه و دو شاب در آن ریزند و بر هم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید و بعد از
 چهل روز قرضها از آن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از آن در آب گرم اندازند تا نرم شود قاقوش آتش کتند و
 انعام سبز بهار را نیز گویند و طعمی باشد که آنرا با گوشت و گندم و سرکه بزنند و آنرا بجز **پ ت** خوانند با عین بنقطه بروزن
 همیشه **ت پ ت** با و و مجهول بروزن بدخوار چینه سفید باریک را گویند **ت پ ت** بفتح اولی و رابع که او باشد و کسرتانی و سکون تحتانی
 مجهول راه پشته پشته ناموار و پست و بلند را گویند **پ ت** همی **ت پ ت** برای قریشک با نای **ت پ ت** مثل **ت پ ت**
ی و ا ن ل غ ت **ت پ ت** بفتح اولی و سکون ثانی کل و کل را گویند یعنی سری که زخم یا جازم در آن باشد و نام مرغکیست
 خوش آواز و کمر سکون و بیشتر در گلستانها می باشد و آنرا بجز **پ ت** صعوه میگویند و دندان کلید را نیز گویند و برک نور برآمده از
 درخت رام گفته اند **ت پ ت** بفتح اولی و ثانی بالف کشیده و بواور زده نام مبارزی بوده نورانی داماد آنرا سباز و کپور از زنده گوش
 و با تمام برادرش بقتل آورد و با زای فارسی هم آمده است **ت پ ت** بضم اولی و فتح فوقانی بروزن مرغک تغک دهن را
 گویند و آن چوپا باشد میا خالی بد زای نیزه که با کلوله کل و زرد نفس کجشک و امثال آنرا بدان بزنند **ت پ ت**
 بفتح اولی و ثالث که دال ایجد باشد و سکون ثانی مطلق اجرب را گویند و مو ما اجرب راست کردن آسیار اخصوصا و
 قبالة خانه و باغ و امثال آنرا نیز گفته اند **ت پ ت** بفتح اولی و سکون ثانی و غیر نقطه دار چوب ناغ را گویند و آن همیست که آتش
 آن بسیار بماند و بضم اول هم بنظر آمده است **ت پ ت** بفتح اولی و سکون ثانی و قای سفص ریحالی باشد که از کشک سازند
 و بمعنی تری و تازگی هم گفته و نعت و آسایش را نیز گویند و بضم ثانی هم بنظر آمده است **ت پ ت** بفتح اولی و قای
 بالف کشیده بروزن چسبان مخفف تر ز فالتست که ترجمانست و آن شخصی باشد که لغت زبانی را بزبان و بجز
 تقریر کند **ت پ ت** سکون ثانی بروزن مطلب و سبزه برشته شده را گویند که بر روی آشهای آرد ریزند **ت پ ت**
 بروزن عزم مینغ را گویند و آن مجاری و ابرتنکی باشد که بر روی زمین مین شود و آنرا بجز **پ ت** خوانند و با این
 معنی بجای حرف اول نون و بجای حرف ثانی زای فارسی هم آمده است **ت پ ت** بروزن نهند و مرغکی است
 که او را بجز **پ ت** گویند **ت پ ت** بروزن احوال برک کپاه را گویند و با زای فارسی هم آمده است و احوال

تشک نرمی کتایه از آفتاب جهان ثابت تشک نرمترین کتایه از خود شیدا است تشک سبزه کتایه
 از ماه است تشک و خایه نوحی از بازی باشد و آن چنانست که پهنه را خالی کشد و از شب نیمه پرسی سازند و راه آنرا محکم
 ساخته در هوای گرم در طشت می گذارند و اگر هوا گرم نباشد اندک آتشی در زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه
 بجانب هوا بران گردد تا از نظر غایب گردد و کتایه از زمین و آسمان هم هست چو زمین در میان آسمانست و نام طلسمی هم بود
 و علم نجوم را نیز علم طشت و خایه میگویند تشبیه اول آن با او بروذن نزدیکان بلغت یونانی بسفایح را گویند و آن داروئی است
 سهیل صغیرا سودا و بر پی کثیرا لاجل و ثاقب الحجر خوانند و ضرایب الکلب نیز گویند تشلیح بالام بروذن زدنخ سجاد
 و جانم از را گویند تشبیه با سیم بروذن گفتند و او نیست که آنرا بسفایح خوانند و باین معنی با فونانی مابین شین و سیم هم
 بنظر آمده است که تشبیه باشد تشبیه جمع با زای نقطه دار و سیم بروذن و معنی چشمزکست که شهر از یان چشم خوانند و آن
 فنجی است سیاه و املس که بانیات ساینده و در چشم کشند تشک بفتح اول بروذن چون معنی چاکتواست و آن دانه باشد نرم و
 سیاه و لغزنده از عدس بزرگتر که در دار و کما چشم بکار برند و بکسر اول هم آمده است تشک بروذن چشم از پیش بر جانی با
 گویند که در کودکی نرم و چینه می باشد و از ابروی یا فوخ خوانند تشنه جکی کتایه از اشتیاق باشد تشنه چیز می
 بوی کس کتایه از اشتیاق هر چیز است تشنه ل معنی تشنه جگر است که کتایه از اشتیاق تشنه با نانی تشنه
 بروذن تشنه پیمانده و عن را گویند تشنه بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی خاریشت کلان را گویند که خار کما خود را
 مانند تیر اندازد و بعضی گویند باین معنی عربیست و بکسر اول مردم پر شیش را خوانند تشنه بفتح اول کیره کلوه را گویند
 که از سنگهای الوان سخت سازند و بدان بازی کتد بیام چهارم همی ترای قوشک با غیر نقطه
 و از مشتمل بر ی و لغت لغات بروذن قطار طشت کلی را گویند و معنی خوردنی و آذوقه و داتب هم آمده است
 و معنی پیمانده است و تقاره بروذن شراره هم میگویند تشنه بضم ه و ت و نای قوشک و سکون ه و عن نقطه دار چیزی
 باشد مانند کبکله و قفیر که غده بدان پیمانده و بعضی گویند پیمانده باشد که چهار ضر و ار غله بگیرد و بفتح اول و ثالث که نای قوشک
 باشد هم معنی پیمانده بزرگ چهار ضر واری باشد و باین معنی بجای حرف ثالث نون هم بنظر آمده است و بعضی گویند پیمانده که
 بکسر و ار غله بگیرد و نون تشک را نیز گویند و با بعضی بجای عن آخر نای نقطه دار هم است بیام بی نون همی ترای
 قوشک با نای سغفص مشتمل بر یست و شش لغت و کتابت قف بفتح اول و سکون
 ثانی بخار و حرارت و گرمی را گویند و روشنی و پر تور هم گفته و معنی عفونت هم است و بضم اول آب دهن انداختن باشد
 قفاح بکسر اول بروذن چراغ پیمانده و قلع شراب خوری را گویند و باین معنی بجای حرف اول نون هم گفته اند قفقت
 بروذن هفت معنی گرم و گرمی و حرارت باشد و ماضی تفتن هم است یعنی گرم گردانید و معنی تبخیر و شتاب هم آمده است
 و گرم رفتن و گرم آمدن و گرم گفتن را نیز گفته اند و معنی خرام و خرامان هم است و قهر و غضب و گرم شدن از خشم و قهر را نیز گویند
 و کپاهی است دوانی که خوردن هیچ آن مانند نافله جنون آورد و نام موضوعی است از مضامین یزد که از صفای هوا جامع گرم بهر
 و سره میر باشد تفتن بروذن رفتن محقق تا فتن است که گرم شدن و بکد بگور گرم گردانیدن باشد قفقت بروذن
 هفت معنی بسیار گرم شده باشد و محقق تفتن هم است که آزرده و کوفت شده و مکلد باشد و نام کپاهی است که خوردن هیچ آن
 جنون آورد تفتن جکی کتایه از ماستوق باشد و کسی را نیز گویند که علت دق داشته باشد قفقت بروذن نزدیک پی

باشد نرم که آنرا از زیر موی بز بشانند برارند و از آن شال و تکیه و نمد و امثال آن سازند **نقر چاغ** بارای قرشت هم فارسی بر وزن نمد داغ بمعنی نمد داغ ساخته و پرداخته و مستعد و مهیا باشد و باین معنی بجای غیر نقطه دار قاف هم آمده است **تقش** بفتح اول و سکون ثانی و سین بدینقطه گرمی و حرارت را گویند **تقسه** بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث سیاهی و داغی را گویند که در بشیره و اندام آدمی میباشد و از اعوام ماه گرفته گویند و بجز کلف خوانند و بمعنی اندوه و بقراری دل هم هست و مهمل و خواهش بهر چیزی که دیده شود هر چند که سیر باشند و این صفت بیشتر عارض زنان آبتن و مردان تریاکی و انبوی میشود و بفتح اول هم درست **تقسیم** بر وزن اغنیا یونانی صمغ سداب کوهی است و بعضی گویند صمغ سداب صحرائیست **تقسیمکن** بر وزن فهمیدن بمعنی کوم شدن باشد **تقسیمک** بر وزن فهمیده بغایت گرم شده را گویند **تقسیمک** بر وزن غریبه جنسی از پارچه ابریشمی باشد که از آن قبا و ازار و چیزها دیگر نیز بدوزند **تقش** بسکون ثانی بر وزن کفش سر زنش و طعن را گویند و بجز ثانی حرارت و گرمی باشد **تقشک** بر وزن مشعل بضم اول نقش است که طعن و سر زنش باشد **تقشک** بجز ثالث بر وزن امثله قلبه باشد که از گوشت و تخم مرغ و زردک و عمل پزند و کشنیز و کند نادان کتد و بعضی گویند عدس سبز نیم پخته باشد **تقشک** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی طعن و سر زنش باشد و طعن زدن و سر زنش کردن را نیز گویند **تقسیمک** بر وزن غریبه بمعنی تقشک است که قلبه با گوشت و تخم مرغ و زردک و عمل و غسل باشد و بعضی کندم و مویز و گردکان و کشنیز هم داخل کرده اند و عدس سبز پخته را نیز گویند **تقک** بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف خوب دراز میآخالی که با کلوزه کل و زردنقس بدان کجشک و امثال آن زشتند و تقک آهنی را نیز گفته اند **تقنوکی** بر وزن مقصود بمعنی مخلص باشد و آن استواری نفس است در مقام خوف بجهتی که جزع و فرج بر و غالب نشود **تقش** بر وزن طعن بر زدن عنکبوت را گویند **تقچی** بفتح اول بر وزن بختی بمعنی نغمه باشد که پرده عنکبوتست **تقو** بضم اول و ثانی و سکون و آو آبتن انداختن را گویند **تقو** بر وزن تنور بمعنی کحل باشد که بجز طین خوانند **تقو** بر وزن تونز بمعنی تقو است که کل باشد **بیارشک** بر وزن قرشت **با قاف** مشتمل بر **جها لغت و کنایت** **تقک** بفتح اول و سکون ثانی و دال بدینقطه مفتوح بلفظ بر بر کشنیز را گویند و آن رستنی باشد که بیشتر در آشهای بیمار کتد و بجز کوزه خوانند **تقیر** بفتح اول و کسرتانی و رای بی نقطه مفتوح بلفظ بر بر زده روی را گویند و او را بقاری نامخواه و کوه خوانند **تقس** بر وزن کن کتابه از معنی باشد که از آن تغلب و تصرف دیوانی ظاهر شود **تقلی** بضم اول و سکون ثانی و لام بختانی کشیده کوسفند نش ما هر را گویند **بنا هفدهم** بر وزن قرشت **با قاف** مشتمل بر **بسیست و شش لغت و کنایت** **تک** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی اندک و قلیل و کم باشد و هر رشت را نیز گویند و عموما زدن دست بر کنار زدن زد که کعبتهن درست بنشیند خصوصا و نام گیاهی است که در میان کندم زار برود و آن سحنت تراز کپاه کندم باشد و نام گیاهی هم که در میان کندم زار برود و آن سحنت تراز کپاه کندم باشد و نام گیاهی است که در میان آب میروید و در مصر کاغذ از آن میسازند بجز حفاة گویندش و بمعنی بسیارند براه رفتن و دیدن هم هست و تفرجه و نده و حوض و امثال آنرا هم گفته اند و بضم اول مقدار جانوران و نونک خنجر و نیزه و امثال آن بود و چراغی که اندک نور داشته باشد و بجز اول نکه طعام باشد که بجز لقمه خوانند و بعضی پیش و نزدیک هم آمده است **تکاب** بر وزن صواب زمین آب کند را گویند و وسط حقیقی دو کوه را نیز گفته اند و زمین را نیز گویند از دره و غیره که در آن بعضی جا آب فرود و از جا دیگر بر آید و بعضی جا خشک باشد و در بعضی جا آب استاده و بعضی

را گویند و آب دره

کرده و آن لوله نصب کرده باشند و با آن شراب و کلاب و امثال آن در شیشه کنند و از ابروی قیف گویند و زمین نشیب پرستند
 و علف را نیز گویند که آب باران بر آن بدود و جایها بماند و نام روستا بیست از ولایت کج و جنبک و خصوصت را نیز گفتند و نام
 پرده ایست از موسیقی **تکاف** با و ابروزن و معنی تکاب است که زمین بسط پر اب و علف و ظوفی که بر ابروی قیف میگویند
 و جنبک و خصوصت را نیز گفتند و روستائی از ولایت کج و پرده از موسیقی باشد **تککات** بفتح اول و تائی قرشت بر وزن
 تاختر و دریدن و جتجو کردن باشد **تکرت** بفتح اول و تائی و سکون رایی قرشت و کاف فارسی معروفست که زالدینچه باشد
 و بفتح رایی قرشت بر وزن تفرک پایه و پی دیوار را گویند **تکل** بفتح اول بر وزن حمل فوج جنگی باشد و بکسر اول پارچه و رفته
 که بر جامه پینه کنند **تکمر** بر وزن دختر تیر تمار است و آن تیری باشد که گویا پیکار گری از چوب دارد بیاضی نری هم
ی زای ق شک بالام مشتمل بر سی و دو لغت و کتابت **تکل** بفتح اول و سکون تائی کوه است
 و پشت بلند را گویند و هر چیزی که بر روی هم ریخته خرمن کرده باشند و کنایه از لبر آمدن زلف و مضغم باشد گویند هر چه است
تلاوت بفتح اول و تائی بالف کشیده و فو تائی بواور سیده و بغازده شور و غوغا را گویند و کسی را نیز گفتند که خود را بر کوه بلید
 نگهدارد و از کفایت و بیست پرهنز کند و مردم از او نفرت کنند **تلاوت** بفتح اول بر وزن کلاج بانگ و مشغله و
 شور و غوغا و غلغله باشد و باین معنی بکسر اول بر وزن خراج هم آمده است **تلاوت** بفتح اول بر وزن مما س نام شهر است
 ترکستان **تلاشان** باشین نقطه دار بر وزن هراش نام مرغ راپت بزرگ در صفا **تلاق** بر وزن عراق آن گوشت
 زیادتی را گویند که در میان فرج زنانست و بمعنی پا چند تنبان و شلوار هم آمده است **تلاک** بر وزن جلا لا نقش و صوت خوانند
 و گویند کسی را گویند **تلاخ** بفتح اول و نون بر وزن ایارج بانگ و مشغله و شور و غلغله را گویند و بسکون نون هم آمده است
تلبا بابای امجد بر وزن علو ابلغندند و پازند پیه کوسفند و کار و امثال آن باشد **تلخ جکول** باغای نقطه دار و چیم
 رکان و داود کاف و حرکت مجهول نام کاسنی صحرائیست طر مشقوق باشد و بر ابروی بعضید گویند **تلخ جوک**
 باجیم و کاف بر وزن کم سود بمعنی جکوکست که کاسنی صحرائی باشد **تلخ عیش** کتابه از کسی است که آزادی و مکرده
 و مصیبتی از حوادث روزگار بد و سیده باشد **تلخک** بر وزن زردک تصغیر تلخ باشد و نام گیاهی است بغایت تلخ و بعضی
 گویند خربزه تلخت که بر ابروی خنظل و قنار النعم خوانند و بعضی کاسنی را گفتند و نام یکی از نظرفای سلطان محمود غزنوی بود
تلخ قوش کتابه از محنت و مشقت دنیا است **تلخی** بر وزن بلخی کاسنی را گویند و آن گیاهی است معروف **تلیستک**
 بکسر اول و تائی و سکون سین به نقطه و کاف خوشه کوچک انکور باشد که جز خوشه بزرگست یعنی بر خوشه بزرگ چیده است
تلاک بفتح اول و تائی و سکون کاف کسی را گویند که سببش بسیار رکنده و پر باشد و در جاد بکرسبت برکنده نوشته بود و بفتح
 بای امجد و کاف الله اعلم و بفتح اول و سکون تائی بمعنی تلخ بود که ضد شیرین است و طلق و زردق را نیز گویند و طلق معرب آنست
 و نوعی از فاش هم است و بیغم اول و سکون تائی غلغله باشد که آنرا لویا خوانند و بکسر اول و فتح تائی جامه پیش را و آستین کوتاه را گو
 و درخت سیب صحرائی را نیز گفتند که پیونانی زعفران و بر ابروی ذوات حیات و شیرازی کبل و در خراسان علف شیران خوانند
 و بکسر اول و سکون تائی زنجبیل نر و تازه را گویند **تلخ من** بفتح اول و سکون تائی و مهم مکسور و بنون زده بدینی آدمی و حیوانات
 دیگر باشد بزبان زند و پازند و بر ابروی پانف گویند **تلنگ** بانون بر وزن چرنده کج زبان را گویند یعنی شخصی که دست تکلم نوا
 نمود و ابروی فافه خوانند **تلنگ** بفتح اول و نون و سکون تائی و کاف مبهوه بود شبیه بشفتالو و بیغم اول و کاف فارسی

بروزن ثقلن حاجت و ضروری و میل و خواهش و نیاز آرزو باشد چه تلکی نیاز مند و خواهش کتده را گویند و باین معنی بروند
 خدنک هم آمده است و بکسر اول و ثانی زدن انگشت باشد بروف و دایره و امثال آن و خوشه کوچک انکور که بر خوشه کلان چسبند
 بود و بکسر اول و فتح ثانی نام ولایت از ملک دکن **تلنگین** بروزن و معنی ترجمین است و آن دارون باشد شیر بز و مانند
 شبنم بر خار شتری نشیند **تلنگی** بضم اول و فتح ثانی نیاز مند و خواهش کتده و کد را گویند و بکسر ثالث مخفف نولکی است
 که میا پاچه باشد و کنایه از لیسر امرد و ضخیم و مترش و بی باک و خونی و تونی هم هست **تلنگ** بضم اول و سکون ثانی و فتح ثانی
 بمعنی حاجت و خواهش و نیاز و ضرورت باشد **تلو** بفتح اول بروزن زلو معلق خار را گویند و بضم اول پائین نیز باشد
 که پی در آن چید و رنگ کنند و پیکان مضبوط سازند **تلو** بضم اول بروزن چلپاسه اضطراب و بی آرامی و بیقراری
 رانده باشد و بضم اول و ثانی غلاف کارد و شمشیر و امثال آن را گویند و باین معنی بفتح اول بروزن سبوحه هم بنظر آمده است
 و بفتح اول و ثانی غلاف خوشه خرما و غلاف دانه خرما را گویند و تپش درود کرمی را هم گفته اند **تلوک** بفتح اول و ضم
 ثانی و سکون و او کاف نشانه تیر باشد که بر بی هدف خوانند و ظرف و مراعی که آنرا بصورت شیر و کاه و حیوانات دیگر
 ساخته باشند و بدان شراب خوردند **تلگر** بفتح اول و ثانی غیر شد و مطلق آنچه جانور در آن بقید دراید و جانی که
 چار و اراد در آن بندند و از توتی که بر جامه و امثال آن کشند و با ثانی مشدد پاییز زرد بان را گویند و بکسر اول بروزن چله
 بمعنی طلا باشد که بر بی ذهب خوانند و پاییز زرد بان و زینه پاییز را نیز گفته اند **تلجی** بضم اول و کسرتانی و سکون ثانی
 مجهول بمعنی دست افزار و دست افزاران سر تراشان و جمانا باشد و کبسه که خیاطان سوزن و ابریشم و انگشتر در آن
 نهند و بکسر اول طلا را گویند **تلیب** بضم اول و ثالث مجهول و بای ایجاد بالف کشیده بروزن خریدار خانه را گویند که چینه
 کرم پبله نگاه داشتن خوب بندی کنند تا پبله حاصل شود **تلیمان** بروزن زربان نام پهلوانیست ایرانی و در جای دیگر
 نوری گفته اند آمده **تلیق** بضم اول و او بروزن و معنی تلبیا است و آن خانه باشد که در آن کرم ابریشم نگاه دارند
بیان سیمتری بر حرف تائی قوشکت یا سیم شمل بر بدیست و کلاغت
و کتابت **تم** بفتح اول و سکون ثانی آفتی است که در چشم پیدا میشود مانند پرده و از آن بر بی
 غشاه گویند **تماج** بضم اول بروزن اماج کبسه درازی را گویند که از پارچه دروزند و یا از ابریشم بانند **تماخرم**
 بفتح اول و خای نقطه دار درای بنقطه یعنی هزل و مزاج و مسخره کی و ظرافت باشد و سکون خای نقطه دار هم گفته معنی مطلق
 سخن ام از مطایبه و خوش طبعی و غیر آن **تماشا** باین نقطه دار بالف کشیده نظر کردن بچیزی باشد از روی حظ یا از روی
 عبرت **تمام شدن** بمعنی انتهای رسیدن کاری باشد و کنایه از مردن و فوت شدن هم هست **تتم**
 بضم هر دو فوقانی و سکون هر دو هم قطاس باشد و آن دم کا و کوهی است که سپاهیان آنرا از نیزه و علم آویزند و بر کوه
 اسب بندند و بکسر هر دو فوقانی بربی سمان را گویند که در آتش و طعام کتند **تخت** با خا و ثانی تخت بروزن
 مد سیمان نام یکی از اصحاب کهف است و نام دعائی هم هست که بوقت حاجت میخوانند **تخد** بفتح اول و سکون
 ثانی بروزن بنده کج زبان را گویند معنی شخصی که در حرف زدن زبانش خوب نکرده و از زبان عربی فناء خوانند
تخم بفتح اول و سکون ثانی و رای بنقطه آب مر و اید را گویند و آن علفی است که بعضی از مردم را در سن
 چهل سالگی در چشم بهم میرسد و چشم تاریکی میکند و بینائی نقصان می پذیرد و چون سن از پنجاه تجاوز نماید

در سبب بجزئی داشتن باشد تلوی بضم اول بروزن و سوسه
 مخفف تلواست که اضطراب و بیقراری و اندوه

آن علت بخودی خود بر طرف گردد و بکسر اول نیز باین معنی بنظر آمده است و در عربی هزار را گویند و بضم ثانی بزبان ترکی آهن را
گویند و بکسر اول و ثانی بزبان علی هند بمعنی تازیکی باشد که در مقابل روشنی است **مَمْنٌ قَزَلٌ** بفتح اول و کسر ثانی و سکون
رای بنقطه و قاف و ذای نقطه دار مفتوح بکاف زده کلام خدا و قرآن مجید را گویند و بضم ثانی هم گفته اند گویند ترکیب **مَمْنٌ**
بازای هوز بروزن محفوظ پیرامون دهن و منقار مرغان باشد **مَمْلُوكٌ** بالام بروزن مقبول رسنی باشد خود روی شبیه یا بیفتاح
و از او خراشا بر خشت و بجز قناری خوانند **مَمْلِيَّتٌ** بانای قرشت بروزن تمهلیت بار کوچکی باشد که بر بار بزرگ بندند و
گاه بر پشت چاروا اندازند و بر بالای آن سوار شوند و یک لنگ بار را نیز گفته اند **مَمْنٌ** بروزن چمن میخ را گویند و آن بجای باشد
تاریک را ملاصق بر روی زمین و بجز ضیاب خوانند **مَمْنٌ** بروزن رونده کج زبان را گویند و او شخصی است که خوب تکلم
ن تواند کرد و بجز از مخرج فاهمچیک از مخارج او درست نباشد و بعضی بر عکس این گفته اند یعنی در گفتن حرف فاهمچرا باشد و او
بجز فاه خوانند و بعضی الکن را میگویند و او شخصی است که در اثنای حرف زدن زبانش میگرد **مَمْنٌ** بفتح اول و کسر ثانی
و سکون نون و کاف فارسی بنیانی باشد سرخ رنگ و ترش طعم و بکسر اول هم گفته اند و باین معنی بیجای نون یا می خطی هم هست
و **مَمْنٌ** بروزن سبوزان جمع ترکست که ترکان باشند گویند ترکان از نسل یافث بن نوح اند **مَمْنٌ** بفتح
اول و ثانی مضموم بو او و ذای نقطه دار زده گرمای سخت باشد و نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومی و بود آفتاب
در برج سرطان **مَمْنٌ** بفتح اول و ضم ثانی و سکون نون و کاف نشانه تیر باشد که عرب هدف گویند و تیر را نیز گفته اند که
پیکان بهی دارد و چون بگوشت یا استخوان فرود آسانی بر نیاید و هر چیزی را نیز گویند که در چیزی رود که بر آوردن آن دشوار
باشد **مَمْنٌ** بفتح اول و کسر ثانی شده و سکون تحتانی مجهول و شیر نقطه دار مفتوح نام شهری و مدینه باشد و نام پیشه
در نواحی شهر آمل که در میان آملیان بشیای پیشه شهرت دارد **مَمْنٌ** بفتح اول بروزن شریک رستی باشد سرخ رنگ و
ترش مزه و بکسر اول هم آمده است **مَمْنٌ** بیان بله است و **مَمْنٌ** بر تری **مَمْنٌ** با نون **مَمْنٌ** بر تری **مَمْنٌ**
و کنایه **مَمْنٌ** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی بد نیت و بمعنی جسم نر آمده است که در مقابل جوهر باشد و بمعنی خواش
هم هست چدن زدن خواش شدن را گویند **مَمْنٌ** بفتح اول بروزن هر آنستای معنی آسوده و تند رست باشد **مَمْنٌ**
بان بروزن بلاد و در مقداری از کناهان باشد بشریعت زردشت **مَمْنٌ** بروزن امانی بمعنی جسمها باشد چدن بمعنی جسم
هم آمده است **مَمْنٌ** با او بروزن سراسر شخصی قوی جنت نموند و فرید را گویند **مَمْنٌ** بضم اول بروزن جنب
زیر جامه و از او و شلوار را گویند عموماً و تنبان چرمی کتی که از آنرا خصوصاً **مَمْنٌ** بفتح اول بروزن امید مستقبل خواش
بودن و لرزیدن باشد بمعنی مبلرزد و خواش مبلرزد و بضم ثالث بمعنی جسم کل است همچنانکه روان بد نفس کل است چه
تن بمعنی جسم در روان بمعنی نفس و بد بمعنی همه و کل است باشد **مَمْنٌ** بروزن مدرسه عالی را گویند خواه کرمانی و خواه
جوشقانی و عرب آن **مَمْنٌ** است **مَمْنٌ** بضم اول بروزن اردک با انگشت ابهام و سبابه و وسطی گرفتن چیزی خوردن
باشد بمعنی بر انگشت چیزی برداشتن و خوردن و دهلی باشد دم دراز که از چوب و سفال سازند و باز بکران در زیر بغل گرفته
بنوازند و جناغ زین اسب و دامن زین را نیز گویند و باین دو معنی بفتح اول هم آمده است و بیجای حرف اول طای خطی هم درست است
و بابای فارسی در پیچ زردگری و صفاری باشد و آن قالبی است که چیزها از طلا و نقره و امثال آن در آن ریزند و باین معنی بتقدم
بای فارسی بر نون هم آمده است و بعضی در پیچ زین اسب و طاق زین را نیز گفته اند **مَمْنٌ** بروزن صندوق کاهل و پیکار

و هیچ کاره و مسخره را گویند و بضم اول بروزن بلیل و حبله و نیرنگ و مکرو فریب و جادویی بود و باین معنی بروزن فرکل هم آمده است
 که بضم ثالث باشد **تَنْبَلِیْتُ** بانای قرشت در آخر بروزن عند لب بار کوچکی را گویند که بر بار بزرگ بندند و گاه بر بالای
 چارواهند و بر بالای آن سوار شوند و یک لنگ بار را نیز گفته اند **تَنْبُو** بروزن زنبور ساز است مشهور و معرب آن **طَبُو**
 باشد **تَنْبُولُ** بروزن مفلوک یعنی کباده باشد و آن کانیست بسیار کم زور و معنی جناح زین هم آمده است که دامنه زین
 را تهمذ رکاب باشد و طاق زین را نیز گویند **تَنْبُولُ** بروزن مقبول برکی باشد که در هند وستان پان خوانند و با آملک و فوفل
 خوردند و کباده را نیز گویند و آن کانی باشد کم زور و نام قلعه است در هند وستان **تَنْبُکُ** بروزن اشبه چوپای کنده و بزرگ
 باشد که در پس در نهند تا در کثوره نکرود **تَنْبُکُ** بروزن خندیدن معنی لرزیدن و طپیدن و حرکت کردن باشد و معنی
 کین کردن هم هست **تَنْبِیْتُ** بضم اول و سکون ثانی و کاف معنی تنبک است و آن دهلی باشد دم دار که مسخره کان و باز بکران
 در زیر بغل گیرند و نوازند و جناح زین اسپ را نیز گویند و بابای فارسی هم آمده است **تَنْتَاکُ** بانای قرشت بروزن غنناک نام
 پادشاهی بوده است و نام مردی هم هست **تَنْتُکُ** بفتح اول و فوقانی و سکون ثانی تنیده و پرده عنکبوت را گویند و بضم اول
 و فتح ثالث زنبور سرخ باشد **تَنْجُ** بفتح اول بروزن رنج معنی درهم بچیدن و فرام نشردن باشد و معنی از پی درآمدن و فرام نشدن
 هم هست و هر فاعل را نیز گویند که بچیده و فشارنده و از پی در آینه باشد و امر باین معنی هم هست یعنی در پیج و بیعت و از
 پی درای و بعضی گویند تنج معنی از پی درآمدن و ترنج معنی فشارنده باشد و بکسر اول نیز گفته اند **تَنْجُکُ** بروزن
 رنجیدن معنی بچیدن و درهم فشردن باشد **تَنْجُکُ** بروزن سنجیده معنی ترنجیده است که درهم کشیده شده و فشارنده
 کرده و بچیده باشد **تَنْتُ** بضم اول و سکون ثانی و دال امجد معروف است که مرادف نیز باشد و هر چیزی که از جای بر جهد
 و جهنده باشد و خشم و خشمکین و غضبناک و درشت و توانا و فریه را نیز گویند و معنی غول بیابانی و دیو هم هست و سر کوه را نیز
 گفته اند و معنی بلند و بلندی هم آمده است **تَنْتُ** بضم اول و دال امجد بالف کشیده و برای فرشت زده موزیان
 را گویند مانند شیر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و مورچه و امثال آن و هر جانور بیک جانور دیگر را بخورد **تَنْتُ** بضم اول
 بای امجد و سکون و او مجهول و رای فرشت جستن و برجستن را گویند و باین معنی بجای بای امجد بای حطی هم آمده است **تَنْتُ**
 بضم اول و فتح ثالث و سکون ثانی و رای قرشت معنی هرزنده باشد عموماً و در عدد را گویند خصوصاً و بضم ثالث هم آمده است و بلیل
 را نیز گویند که عریان عند لب خوانند **تَنْتُ** کنایه از راضی شدن و قبول کردن باشد **تَنْتُ** بضم اول بروزن تند
 خو بلیل و مسک و ترش روی را گویند **تَنْتُ** بضم اول بروزن هر کس معنی تن مانند است چه و س معنی شبیه و نظیر
 و مانند باشد و تفسیر مثال هم هست و بکسر ثالث مخفف تند پس است که آنهم تن مانند باشد چه و پس معنی شبیه و نظیر و مانند بود
تَنْتُ بضم اول بروزن مدرسه معنی تند پس است که مثال باشد و بکسر ثالث مخفف تند پس است که آنهم معنی شبیه
 و نظیر و مثال باشد **تَنْتُ** بروزن بد و عنکبوت را گویند **تَنْتُ** و **خَنْتُ** بضم اول و خای نقطه دار این لغت از اتباع
 و معنی تار و مار که بزور بر شده و از هم پاشیده باشد و باین معنی بفتح اول و خای نقطه دار هم آمده است **تَنْتُ** بضم اول
 و ثالث بروزن پر زور معنی رعد باشد و بفتح ثالث هم باین معنی آمده است و بلیل را نیز گویند که عرب عند لب خوانند **تَنْتُ**
 بضم اول بروزن عمه چیزی باشد که مانند عجمه مرتبه اول از درخت سرزند و بعد از آن برک از میان آن براید و زنبور سرخ را نیز
 گویند و معنی اول بجای دال امجد زای هوز هم آمده است **تَنْتُ** بضم اول بروزن جنید ماضی تند و در خشم رفتن باشد

یعنی تند گردید و در خشم شد و غنچه و برک و شکوفه بر آوردن درخت را نیز گویند چهره گاه درخت شروع در برک و شکوفه
 بر آوردن کند گویند تند بد یعنی برک و شکوفه بر آوردن **تند یک** بضم اول بروزن جنبیدن سر زدن غنچه و برک و شکوفه
 باشد از درخت و در خشم شدن و اعراض کردن را نیز گویند و معنی اول بفتح اول هم بنظر آمده است **تند یک** بجمع یعنی **تند یک**
 چروپس یعنی مانند باشد و معنی صورت و تمثال و پیکر و کالبد و قالب و جهت نیز آمده است اعم از انسان و حیوانات
 دیگر **تند یک** بروزن تخفیفه معنی تند پس است که تمثال و صورت و مانند و غیره باشد **تند یک** بضم اول
 ریای عطی و سکون و آوردن فرشت معنی جتن و برجستن باشد **تند یک** بضم اول بازای هوز بروزن کردن معنی خاموش بودن
 و خاموش شدن و صبر و تحمل کردن و آسوده باشد و تن زدن و تن زده خاموش شوند که فاعل است و معنی امر هم هست یعنی خاموش
 باش و تن زنده یعنی خاموش شود **تند یک** بضم اول و فتح ثالث بروزن غنچه چیزی باشد که تخت از درخت سرزند و بعد از آن
 برک از میان آن براید **تند یک** بضم اول بروزن ترتیب جامه کوچکی باشد که در زیر پها پوشند و ترکان از خالو گویند
تند یک بجمع با سین بلفظ و تالی فرشت بروزن طبعه بافته عنکبوت را گویند **تند یک** بضم سین بروزن مدرخ هر چیزی را
 گویند که بسیار نادر و کیاب و پمشل و مانند و در نهایت تقاست باشد و معرب آن **تند یک** بضم سین
 نقطه دار بروزن بد خوی حوض و جوی آب و چشمه و امثال آنرا گویند عموماً و تخت که میت را بر بالای آن شویند خصوصاً
تند یک بضم اول و قاف و طای عطی بالف کشیده بروزن پر خمار با سبازا گویند و شمع باریک بلندی را نیز گفتند اندک
 از سر شب تا صبح بسوزد و بروزن ذوالفقار و بردار هم گفتند **تند یک** بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی معرشت
 که نقیض فراخ باشد و یک لنگه بار و خروار شکر را نیز گویند و کنایه از دها خوبان هم هست و معنی فروردن و ناپدید کردن
 هم آمده است و هر صغیر یا تخت باشد که نقاشان و مصوران اظهار صنعت خود بر آن کنند عموماً و نکار خانه مانی را گویند
 خصوصاً و باین معنی با نای مثلثه هم آمده است و نواری که بر زین اسب مضبوط کنند و در والی که بدان بار بر پشت بار
 دار محکم سازند و دره کوه را هم گفتند و نایاب و عظیم المثل را نیز گویند و معنی و سنوه و آزوده هم آمده است و نام و لاک
 باشد از بد خشان و نام مقامی باشد از ترکستان که ترکان تنکی بآن منسوب و بخوش صورتی مشهورند و معنی سخت و بسیار
 هم هست که در مقابل است و اندک باشد و قریب و نزدیک را نیز در کان عساری باشد و بضم اول کوزه سرتنگ کردن کوناه را
 کوناه را گویند و بکسر اول منقار مرغان باشد **تند یک** با کاف بروزن اخیار دارویی باشد که طلا و نقره و مس و برنج و امثال
 آنرا بدان پیوند کنند و آن معدنی و مصنوعی هر دو میباشد معدنی از چشمه برمی آید مانند برف و بجز و مصنوعی آنست که بجز
 نمک و بجز و قلیا و سد جز و بوره در دیک ریزند و شهر کار پیش آن مقدار که اجزای را بپوشاند در دیک کنند و چندان میوشانند که
 سخت شود و آنرا بجره ملح المتاعه خوانند **تند یک** بضم اول و ضم ثانی و یای مختانی مجهول بروزن سبک خیز غریبالی را گویند که آنرا از
 سالکان حضرت باری تعالی است باعتبار وحدت حقیقی که آنجا کجایش هیچ چیز نیست نه از طریق وجود و نه از راه تعقل و شخص
 را نیز گویند که هر کس را پیش خود راه نهد و مردم پیش او بد شواری بار یابند و چیزی را نیز گویند که بد شواری بدست آید و
 بنایت غریب الوجود **تند یک** بضم اول و ضم ثانی و یای مختانی مجهول بروزن سبک خیز غریبالی را گویند که آنرا از
 موی دم اسب در غایت تنگ چشمی بیافند و چیزهایی را که خواهند بسیار نرم و باریک شود بدان بد پزند و بروزن
 رنگ ریز هم آمده است که بسکون ثانی باشد و بالاون و ترشی بالا را نیز گویند و آن ظرفیت که مانند کفگیر سوراخها را

و بدان چیزها را صاف کنند **تَنَكِّ بِبَغُولِهِ** بفتح اول رسکون ثانی کنایه اندنبا و بعد کار باشد **تِنَكَّتْ** بکسر اول
 و ثالث نام نصب ایست که مابین کولاب و حصار واقعست **تَنَكِّ شُرَكَائِ** نام موضعی است از ترکستان
تَنَكِّ چشمی کنایه از مردم بخیل و مسک باشد و ترکان را نیز گویند و مردم نادیده و دیورنگ و زنی که بغیر از بیک
 شوهر ندیده باشد **تَنَكِّ سِتِّ** با دال ایجد بروزن رنگ است کنایه از فقیر و مفلس و چیزی باشد و تنگدستی
 و چیزی را هم گفتند و مسک و بخیل را نیز گویند و بعضی مسند کوچک و مسندی که کم بدست آید هم آمده است
تَنَكِّ رُقْمِي بغم ثانی کنایه از شخصی است که باندک مبالغه مطلب بزرگی را قبول کند **تَنَكِّ بَكْرِي**
 ثالث بروزن هرگز نام درختی است که خارها بسیار تیز دارد و کل آن مانند گل کاسنی باشد و آتش نیز شربتیست
 تند و تیز بود **تَنَكِّ بَكْرِي** بکسر ثالث بروزن ترکس یعنی تنگ است که درخت پر خار باشد و گلش بگل کاسنی ماند
تَنَكِّ سَامَرِي بروزن سگسار یعنی فسخ است و فسخ در لغت بمعنی ضعف و جهل و فساد رای و نقصا عقل
 باشد و با اصطلاح اهل تناخ است که چیز زیاد و مرتبه تزل واقع شود چنانکه انسان بصورت حیوان دیگر جلوه
 نماید و او را بگذازد و بصورت نبات چمن پراسود **تَنَكِّ سِتِّ** بروزن بدست نام جائیست که بلور آبی از آنجا آورند
 و بلور آبی نوعی از بلور است در غایت لطافت و نهایت شهرت **تَنَكِّ شَكْرِي** کنایه از دهنها معشوقست **تَنَكِّ**
عَكِيشِي کنایه از مفلس و چیزی و صاحب اندوه باشد **تَنَكِّ كَوْشِي** بالام بروزن پرده پوش نام کتاب لوشای حکیم
 رومیست و صنایع و بدایع این کتاب در برابر صنایع و بدایع ارتنک مانی نقاش است و چنانکه کتاب مانی را ارتنک
 خوانند این کتاب را ارتنک نامند و بعضی گویند علم خاند رومیانست در صورتی که صنایع و بدایع نقاشی و این در
 مقابل نگارخانه چینی است و بعضی گویند نام حکیم است بابلی **تَنَكِّ شَا** باز یادنی الف بمعنی تنگوش است که
 کتاب و صفحه لوشای حکیم باشد چه تنک بمعنی صفحه و لوشای نام حکیمی است رومی و بعضی گویند بابلی بوده و او صاحب
 علم کیمیا و سیمیا و تکسیرات است و در صنایع و بدایع نقاشی و مصوری ثانی مانی بوده است چنانکه کتاب مانی را ارتنک
 میخوانند کتاب او را ارتنک می نامند و بعضی گفته اند تنگوشا و ارتنک نام دو کتابست و نام علم خاند در بنام است در نقاشی
 و صورت کرمی و بانای مثلث هم آمده است **تَنَكِّ كَامِي** تنکی و جای تنک و دره کوه در راه میان دو کوه را گویند و کنایه از قبر و
 لحد و دنیا و قالب آدم هم هست **تَنَكُّ** با و او مجهول بروزن بدو نام پادشاه خن و ختن است **تَنَكُّ** بفتح اول و ثالث و
 سکون ثانی مقداری اندو و پول باشد با اصطلاح هر جای **تَنَكُّ بَغْرِي** کنایه از برك بفر است **تَنَكِّ يَابِي**
 حلی بروزن فتح باب ایجد بشواری بدست آید و عزیز الوجود باشد **تَنَكُّ** بروزن کند عنکبوت باشد و مردم کاهل
 و تنبل را نیز گویند **تَنَكُّ** بروزن سمن بو بمعنی نهند است که عنکبوت باشد **تَنَكُّ** بروزن رونده بمعنی
 نهند است که عنکبوت باشد و آبی هم هست جوله کان را که انرا مگول میگویند و بمعنی تنبیدن و کشیدن هم بنظر آمده
تَنَقُّ بروزن زلوقوت و توانائی را گویند **تَنَقُّ** بفتح اول رضم ثانی و سکون و او ربای ایجد بلغث روی نام درختی است
 در کوهها روم که قطره آنرا از بیخ آن کبرند و آنرا بر پی صنوبر صغیر خوانند چه مانند صنوبر است لیکن کوچک تر از آن باشد
تَنَوُّ بانوقانی بالف کشیده و بسین بنقطه زده صاحب علم و عمل را گویند **تَنَوُّ** بروزن نبودن بمعنی تنیدن
 و کشیدن باشد **تَنَوُّ** بروزن ضرور لفظی است مشرک میان فارسی و عربی و ترکی بمعنی محل نان پختن **تَنَوُّ خَانَدَرِي**

باغای نقطه دار بالف کشیده و فتح نون مطبخ را گویند **تَوْرُوحٌ** بفتح رابع سلاهی باشد مانند جوشن لیکن غیبهای شوره
 دراز تر از غیبها جوشن باشد و غیبه آهن جوشن را گویند و حلقه زدن مردم را نیز گفته اند و پوستی باشد که قلندران
 مانند لنگی بر میانند و کوی که در پهلوی آسیا سازند تا آب از سوراخ آن بر پرگاه چرخ آسیا خورد و آسیا بگردش در آید
 و بمعنی چرخ زدن هم آمده است **تَوْرُوحٌ** با واد مجهول بروزن تموز بمعنی چاک و شکاف باشد **تَوْرُوحٌ** با ثانی مجهول
 و فتح رابع که زای نقطه دار باشد شکافه و چاک شده را گویند **تَوْرُقٌ** بفتح اول و مهم و سکون نون و دال اجدد توانا و تند
 و بلند بالا و عربی و صاحب قوت و فریب را گویند و شاد و خرم دارند تن را نیز گفته اند که تن پرور باشد **تَوْرُقٌ** بفتح اول و ثانی
 تن و ترکیب و جسد را گویند و تنبیه عنکبوت را نیز گفته اند و بمعنی قبول در رضام هست چه تنه شدن قبول کردن و راضی شدن
 باشد **تَوْرُقٌ** معرفت که از مفرد بودن باشد و بمعنی اجسام نیز آمده است چه تن بمعنی جسم است **تَوْرُقٌ** بفتح اول و ثانی
 بمعنی جسمانی باشد **قَلْبَانٌ** بفتح اول و کسرتانی و تختانی بالف کشیده و بنون زده بمعنی جسمانیات باشد **قَلْبَانٌ**
 بروزن رمیدن معرفت و بمعنی خاموش بودن و فریب دادن هم آمده است **قَلْبَانٌ** بروزن رسیده بمعنی خواش
 کردیده باشد و معنی دیگر معرفت **تَوْرُقٌ** با زای هوز بروزن منیجه بمعنی طرف و دامن باشد چنانکه اگر گویند
 تنیزه کوه مراد از آن دامن کوه باشد **تَوْرُقٌ** فَلَکٌ اشاره بعقد راس و ذنب است که محل تقاطع فلک حامل مهر
 باشد با ما اهل و مجرّه نیز گویند که کما مگشان باشد **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ**
بِیَابِیْتُ و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ** و **بِیَابِیْتُ**
 که تا بشر افتاب و امثال آن باشد رجائی را نیز گویند در صحرا که آب در آن ایستاده بود و بر پی خد بر خوانند و بضم اول
 و ثانی مجهول بمعنی پرده و ندر و لای باشد چنانکه گویند تو بر تو یعنی پرده در پرده و لای بر لای و تدر بر تدر و معنی درون هم که در مقام
 بدون است و قیماق را نیز گفته اند و آن پرده باشد که بر روی شیر بندد و با ثانی ساکن معرفت که بر پی آنت گویند و معنی
 خود هم آمده نیز آمده است که آنرا خولش و خولش خوانند و **بِیَابِیْتُ** را هم میگویند **تَوْرُقٌ** بروزن هوا بمعنی ضایع و خراب
 و تلف باشد **تَوْرُقٌ** بروزن خراب نام میا و زیست نولرینی که پسرا بر تهر نام داشت **تَوْرُقٌ** بروزن شراره شیز و خانه
 و دیواری را گویند که آتشی و علف سازند و بضم اول خارسر دیوار و در باغ و فال نیز باشد و خانه را نیز گویند که در آن گاه و بکین
 و بلید بهار بزند **تَوْرُقٌ** بضم اول و سین پند نقطه بختانی رسیده فرش منقش را گویند مانند قالی و کلیم و پلاس
 الوان **تَوْرُقٌ** بضم اول و ثانی بالف کشیده و فتح غیر نقطه دار و سکون جیم بلفظ روی نام پوست درختی است
 و آن سفید و بسیار تلخ میباشد بواسیر را نافع است **تَوْرُقٌ** بضم اول بروزن جوان قوت و قدرت و توانائی باشد
 و بمعنی آبر هم هست که بر پی سیاب گویند و ممکن بودن هر چیز را نیز گفته اند **تَوْرُقٌ** بروزن و معنی پلپانچه است که بر
 لطمه خوانند **تَوْرُقٌ** بفتح اول و های هوز قلبیه با دایمان را گویند و کوکو و خاکینه را نیز گفته اند و بمعنی گوشه پخته
 نازک و کباب هم آمده است **تَوْرُقٌ** بروزن و معنی تباهی است که نابود کرده شده و ضایع گردید و بکمال رسیده
 باشد **تَوْرُقٌ** بضم اول و بای فارسی بالف کشیده بلفظ زنده و پازند سبب را گویند و بر پی تفاح خوانند **تَوْرُقٌ**
 و **تَوْرُقٌ** اول بابای اجدد و دوم بابای فارسی بروزن رومال بمعنی مس باشد که بر پی نخاس گویند و براده و سولش
 مس و تفره و امثال آنرا نیز گفته اند و بعضی گویند مس و آهن و امثال آنرا چون بتابند و چکش و پتک بر آن زنند بر آنها